

فریدون مشیری

در زندگی انسان انگیزه های زیادی وجود دارد که به نوعی نیرو و پتانسیلی است برای تحمل سختیها ، شکستها و مشقات زندگی در واقع همان چیزی که شریعتی آن را توتم در زندگی انسان می نامد . در بسیاری از موارد که ما درگیر غمها و مشغولیات فکری زندگی هستیم به طوری که تحمل بسیاری از این فشارهای ذهنی عذاب آور است ، روی آوردن به تنها دلخوشی و در واقع مسکن زندگیمان تنها راه بازگشت به آرامش گذشته است . البته این توتم در اکثریت ما متفاوت است . خواندن کتاب ، نوشتن و سیاه کردن کاغذ ، پیاده روی ، اشک ریختن در گوشه ای از تنهایی خود ، قدم زدن در عالم خیال ، کشیدن یک نخ سیگار و یا نوشیدن چند پیک و

هر کدام از ما در کنج خلوت خود مُسکنی برای دردهایمان داریم . که بدون آن شاید ادامه زندگی برایمان نا ممکن می شد . و حالا یک سوال اگر این توتم از ما گرفته شود اگر دیگر تاثیری بر دردهایمان نداشته باشد آنگاه چه می شود؟؟؟ وقتی انگیزه هایی را که در هنگام ناامیدی به آن متوسل می شدید و نیروی خود را تجدید می کردید از شما گرفته شود آنگاه چه می کنید؟؟؟ شاید بگویید انگیزه ای دیگر ، به من بگویید تا کی این روند ادامه پیدا خواهد کرد؟؟؟ تا کی؟ در آن زمان که روزها برایتان پر از تکرار شود ، سلام های تکراری ، دروغ های تکراری ، خنده های تکراری حتی حوادثی که انتظار آنها را هم نداریم تکراری شده اند در این زمان چه انگیزه ای می تواند نیروی یأس را به امید مبدل سازد؟ و حال که جای آن در زندگی ما کم رنگ شده و یا به نوعی بی تاثیر، حال چه می شود کرد؟؟؟

سالها پیش شعری از فریدون مشیری خوانده بودم آنرا امروز پیدا کردم تا برایتان بنویسم:

جادوی بی اثر

پرکن پیاله را،

کین آب آتشین

دیری است ره به حال خرابم نمی برد!

این جامها که در پی هم می شود تهی

دریای آتش است که ریزم به کام خیش،

گرداب می ربايد و ، آبم نمی برد!
من با سمند سرکش و جادویی شراب،
تا بیکران عالم پندار رفته ام
تا دشت پر ستاره ی اندیشه های گرم
تا مرز اندیشه های مرگ و زندگی
تا کوچه باغ خاطره های گریزپا،
تا شهر یادها....
دیگر شراب هم
جز تا کنار بستر خوابم نمی برد!
هان ای عقاب عشق!
از اوج قله های مه آلود دوردست
پرواز کن به دشته غم انگیز عمر من
آنجا ببر مرا که شرابم نمی برد...!
آن بی ستاره ام که عقابم نمی برد!
در راه زندگی،
با این همه تلاش و تمنا و تشنگی،
با اینکه ناله می کشم از دل که: آب ... آب...!
دیگر فریب هم به سراهم نمی برد!
پرکن پیاله را...